

بازخوانی تاریخ جهل مقدس

(روایت بیژن عبدالکریمی از سیطره جهل مقدس در ایران)

محمد باقر تاج‌الدین (دکتری جامعه‌شناسی و استادیار دانشگاه)

اشاره

دکتر بیژن عبدالکریمی از متفکران نامی کشورمان با نوشتن داستان عبرت آموز جهل مقدس در این سرزمین در قالب رمانی با عنوان «دُن کیشوت‌های ایرانی» کاری کرده است کارستان. واقعیت این است که برای من مقداری عجیب بود که یک فیلسوف بتواند با قلمی روان و آسان‌خوان و شیوا در قالب نوشته‌ای یکپارچه و یک دست چنین داستانی را روایت کند و تاریخ نکبت بار تسلط و سیطره جهل مقدس در این سرزمین را این گونه زیبا، خواندنی و جذاب مورد بازخوانی دقیق قرار دهد و از این منظر باید به ایشان دست‌مریزاد گفت. در زمانه و زمینه‌ای که در کشورهای غربی مسیر توسعه و پیشرفت هر روز هموارتر می‌شد ایرانیان بنا به گفته فیلسوف مشهور دکتر داریوش شایگان نه تنها در خواب غفلت به سر می‌بردند و غایب بزرگ این تحولات بودند، بلکه بدتر این که هر روز شاهد ظهور یک امام زمانی بودند که مدعی نجات ایرانیان و بشریت بود. بدترین و غم‌بارترین داستان هم در این زمینه داستان بایبیت و بهائیت بود که برای مدت زمانی کشور را دچار انواع آشوب‌ها، نزاع‌ها و جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی نمودند و موجب ریخته شدن خون برخی از سان‌ها و بسط و گسترش کینه‌ها و کدورت‌ها و بدتر از همه ایجاد مانعی برای درک و دریافت تحولات جهان جدید شده‌اند.

نویسنده رمان «دُن کیشوت‌های ایرانی» کوشش کرده است با به تصویر کشیدن چگونگی سربرآوردن این فرقه ابعاد مهمی از چند و چون بروز و ظهور نمونه‌هایی از جهل مقدس در این سرزمین را به خوبی روایت کند. او همچنین کوشید تا نشان دهد که در زمانه‌ای که جهان برای تحولات جدید آماده می‌شد ایرانیان با چه ذهنیتی و بر اساس چه معرفتی در صدد برآمده بودند تا به استقبال این جهان جدید بروند. عبدالکریمی خود درباره مهم‌ترین دلیل نوشتن این رمان در مقدمه کتاب چنین آورده است: «این رمان تاریخی در صدد به تصویر کشیدن بخشی از تاریخ کشورمان در قرن نوزدهم است، یعنی قرنی که جهان دست به گریبان تحولات ژرفی بود که سرنوشت کنونی ما را رقم زده است. این رمان می‌کوشد نحوه مواجهه ما ایرانیان را با مسائل جهانی حاصل از مدرنیته مورد تأمل، بررسی و بازبینی مجدد قرار دهد» (عبدالکریمی، ۱۳۹۷).

حقیقت این است که نقد و بررسی این رمان در این نوشتار نه چندان بلند امکان‌پذیر نبوده و آن را باید به فرصت مناسب دیگری موکول کرد اما بر سبیل حق‌گذاری و همچنین نیم‌نگاهی به واقعیت‌های مهمی که در

این رمان آمده است کوشش می‌کنم نکاتی که به نظر اینجانب در خور توجه و امعان نظر هستند به طور فهرست وار و خلاصه اشاره ای به شرح زیر داشته باشم:

۱. اولین و مهم ترین واقعیتی که در این رمان به صورت بسیار خواندنی و جذاب روایت شده است همان گونه که از عنوان نوشته حاضر بر می آید «تاریخ سیطره جهل مقدس» در این سرزمین است که ضرورت تام و تمام دارد تا هر چه دقیق تر مورد بازخوانی نقادانه قرار گیرد و این همان کاری بود که نویسنده این رمان به خوبی از پس آن برآمد. ناگفته پیداست که این فقط بخشی از تاریخ بلند بسط و سیطره جهل مقدس در کشورمان است که مورد بازخوانی و نقادی قرار می‌گیرد و این همان کار بسیار اساسی و زیربنایی ای است که تاکنون مغفول مانده و بر اندیشمندان و متفکران فرض است که این کار مهم را به نحو احسن ادامه داده و سایر پاره های این تاریخ را به خوبی مورد تأمل و بازبینی همه جانبه قرار دهند.

۲. دومین ویژگی در خور ستایش این رمان این است که کوشش نمود به این موضوع بسیار مهم و حیاتی بپردازد که اساسا نوع و میزان معرفت و آگاهی هر ملتی تعیین کننده سرنوشت و آینده آن ملت است و از این منظر ایرانیان اگر چه در دوره هایی از تاریخ خویش خوش درخشیدند اما در مقاطعی دیگر از تاریخ نه تنها خوش ندرخشیدند بلکه تحت سیطره جهل مقدس و انواع خرافات قرار گرفتند و با افتادن در چنین کج راهه ای آینده خود و نسل های بعدی را با تباهی و بدبختی رقم زدند. مسأله از این قرار است که ذهنیت و معرفتی که هر ملتی از خود و جهان پیرامون دارد می تواند نقشی بسزا در شکل گیری وضع و حال و روز آنان داشته باشد. به عنوان مثال ملتی که تقدیرگرا باشد و خود را اسیر و مقهور دست تقدیر بداند همواره در کنجی می نشیند و تنها نظاره گر تاریخ و حوادث می شود و بالعکس ملتی که تقدیرگرا نبوده و خود را محور تحولات این جهان می داند بدیهی و روشن است که تاریخ را نیز می سازد حتی اگر آن گونه که بر مرادش نباشد. شوربختانه این که ملت ایران بیشتر با جهل و خرافات آن هم جهل مقدس زیسته است و چنین زیست جهان نکبت باری دقیقاً ناشی از ذهنیت و معرفت سراسر ناقص و کج و معوجی بوده است که در ذهن و ضمیر او نقش بسته است. بازهم بدبختانه این که بخشی از این جهل و نادانی ریشه در معرفت نادرست و ناصواب از دین و مذهب داشته و دارد که می توان تحت عنوان «جهل مقدس» از آن نام برد. بیژن عبدالکریمی در رمان دُن کیشوت های ایرانی کوشش درخوری به خرج داده است تا بخشی از تاریخ شکل گیری جهل مقدس و مهم تر از آن چگونگی شکل گیری چنین جهل خانمان سوزی را به صورت دقیق و ظریف روایت کند.

۳. رمان دُن کیشوت های ایرانی در صدد برآمده است تا "اتوپیایی" را که برخی فرقه های انحرافی برای خودشان ساخته و پرداخته کرده اند به تصویر بکشد و آن را مورد نقد و واکاوی قرار دهد. به زعم نویسنده رمان اتوپیا سازی ای که این فرقه های انحرافی در قرن گذشته درگیر آن بوده است به جز ادبار و خسارت و در نتیجه

عقب ماندگی فکری و معرفتی حاصل دیگری نداشته است. قرنی که تحولات جدید در قالب مدرنیته در حال شکل گیری بود ایرانیان به جای درس آموزی از این تحولات و پیوند یافتن با جریان فکری و عقلانی جهان جدید درگیر جریانات فکری ای به نام "بابیت" و "بهائیت" شدند و به کلی از روند فکری و معرفتی دنیای جدید عقب ماندند و این عقب ماندگی تاکنون هم گریبان جامعه ایرانی را رها نکرده است. این نهضت و حرکت اگر چه به زعم مخالفان نوعی انحراف و بدعت در دین اسلام و علی الخصوص در مذهب تشیع تلقی می شد، اما در هر صورت برآمده از نوعی قرائت و خوانش موعج از اسلام و به ویژه از تشیع بود و این موضوع را به هیچ روی نمی توان انکار نمود.

۴. رمان عبدالکریمی نشان می دهد که چگونه قرائت و خوانش نادرست و ناصواب از اسلام و به ویژه از تشیع نتیجه اش سربرآوردن جریاناتی چون "بابیت" و "بهائیت" در ایران شده بود و همه سخن نویسنده رمان در این است که اگر معرفت ها، قرائت ها و خوانش های منطقی، عقلانی، اخلاقی و انسانی از دین و مذهب ارائه شود هیچ گاه جامعه گرفتار بدعت ها و کژ خوانی ها و کژراهه هایی این چنین نخواهد شد و در نتیجه سرنوشت ملتی این چنین گرفتار در گردابی از بدبختی و نگون بختی نخواهد شد.

۵. متن این رمان در صدد بیان این موضوع بسیار مهم است که چگونه ملتی گرفتار تاریخ جهل مقدس خویش شده است و برای رهایی از این جهل مقدس راهی به جز فدا کردن بیهوده خود نداشته است و اگر اندکی اندیشه و تفکر را پیشه خود ساخته بود می توانست راه های منطقی و عقلانی دیگری برای رهایی از این سرنوشت شوم و تاریک خود برگزیند اما شوربختانه گویی به گرداب و باتلاقی افتاده بود که هر چقدر بیشتر دست و پا می زد بیشتر در آن فرو می رفت و راه رهایی اش نیز تنها غرق شدن در این گرداب و باتلاق بود.

۶. نکته کلیدی دیگری که این رمان در صدد بیان آن بود گرفتار شدن سرنوشت ملتی به دست نظام های استبدادی ای بود که البته به نوعی ساخته و پرداخته ذهنیت پریشان خودشان بود. به عبارت دیگر، ملت ایران در آن قرن گرفتار در چرخه شومی شده بود که یک سر آن در چنبره قدرت های استبدادی بود که نتیجه اش یأس و ناامیدی و حرمان و سر دیگر آن دل دادن به "اسطوره هایی" که روزگاری خواهند آمد و نجات بخش آنان خواهند شد. طرفه آن که ملت ایران در آن عصر برای رهایی از چنین وضعیت اسف بار و تیره و تاری که برای خود رقم زده بود تنها کاری که می کرد دست به اتوپیا سازی دروغین و در نتیجه چنین ذهنیت بیمار و منحط هر از گاهی یک منجی خیالی و دروغین در جامعه ظهور می کرد و داعیه نجات بخشی انسان های دربند و اسیر را داشت. رمان به خوبی نشان می دهد که ایرانیان یا گرفتار بندگی و بردگی استبداد زمانه بودند و یا برای رهایی از چنین وضع دشواری گرفتار اتوپیایی دروغین و خیالی که به نظر می رسد هر دو نشأت گرفته از جهل مقدس باشد. این که می گویم ریشه چنین چرخه شومی در جهل مقدس وجود دارد به این سبب است

که ایرانیان همواره یا پادشاه را نجات بخش خویش می پنداشتند و یا منجی ای را؛ و در این چرخه معیوب طی طریق می کردند و حتی لحظه ای با خود نمی اندیشیدند که شاید چاره کار در اندکی آری فقط اندکی تفکر و تعقل باشد و افسوس و هزار افسوس که هیچ گاه این راه سوم را پیشه خویش نساختند و تا امروز نیز وضع به همین منوال است.

۷. رمان «دُن کیشوت های ایرانی» با ظرافت هر چه تمام تر یأس و سرخوردگی و درماندگی مردمان آن روز جامعه ایران را به تصویر می کشد و این نکته اساسی را به خواننده یادآور می شود که ملت ایران چرا در آن مقطع از تاریخ و بلکه در سایر مقاطع تاریخی دیگر یارای بیرون رفتن از چنین وضعیت بغرنجی را نداشته و در گردابی از بدبختی و فلاکت که همگی برآمده از ذهنیت منحط و بیمارشان است گرفتار و اسیر شده اند. نویسندگان به خوبی این آگاهی را به خواننده رمان منتقل می کند که دلیل چنین حرمانی بیش از آن که ریشه در وضع اقلیمی و جغرافیایی و شرایط سیاسی و اقتصادی داشته باشد ریشه در فرهنگ فکری و ذهنی مردمان این سرزمین دارد و تا معرفت و آگاهی منطقی و عقلانی ای در بین آنان شکل نگیرد امیدی به رهایی آنان نخواهد بود و این داستانی است که همچنان در جامعه ایران تکرار و بازتولید می شود و اکنون نیز راه رهایی ما ایرانیان از شرایط بغرنج فعلی در اندیشگی و تفکرمان ریشه دارد و تا اقدامی اساسی و بنیانی برای پالودن ذهنیت های غیرمنطقی، خرافی، پارادوکسیکال و دُن کیشوت وار خویش نکنیم هیچ امیدی به رهایی نخواهد بود.

۸. بیژن عبدالکریمی با نوشتن این رمان در واقع ایرانیان را دعوت به این امر مهم و اساسی می کند که دست از موهومات و خیال بافی و خرافه پردازی برداشته و با صیقلی کردن ذهن و معرفت خویش راه نجات را نه در اسطوره های خیالی و دروغین بلکه در تعقل و خرد ورزی و فربه کردن اندیشه و معرفت خویش جستجو کنند. از سوی دیگر نویسندگان خواستار این است که قریب به اکثر نزاع های فرقه ای در ایران برخاسته از همین ذهنیت و اندیشه بیمارگونی است که ایرانیان طی قرون متمادی دچارش شده اند و با تأسف فراوان این که راه نجات را در همین اسطوره سازی های خیالی و دروغین دانسته و به این درجه از شعور و خرد نرسیده اند که جوامع توسعه یافته دنیا با تکیه بر عقلانیت و منطق و پالودن ذهن و ضمیر خویش از خرافات و خیالات خرد ستیز توانستند به پیشرفت های چشمگیر و خیره کننده ای دست یابند.

۹. همچنین نویسنده رمان "دُن کیشوت های ایرانی" یادآور می شود که این دُن کیشوت ها ممکن است در تمامی دوره های تاریخی در کشورمان محل بروز و ظهور پیدا کرده و از این منظر جامعه را دستخوش برخی گرفتاری ها و مشکلات اجتماعی و فرهنگی نمایند. دُن کیشوت هایی که راه نجات و رهایی جامعه را نه در عقلانیت و خردورزی و معرفت ورزی بلکه در خیال بافی و خرافه پروری و قرار گرفتن در عالم هورقلیایی جستجو کرده و با ذهنیت بیمارگون و دُن کیشوت وار خویش سرنوشت ملتی را دچار تباهی و سیه روزی کنند.

۱۰. بیژن عبدالکریمی به خوبی و درستی یادآور شده است که تا این ذهنیت دُن کیشوت وار ایرانی اصلاح اساسی نشود و در مسیر عقلانیت و معرفت ورزی درست و راستین قرار نگیرد هرگونه امید بستن به توسعه و پیشرفت در این سرزمین محال می نماید. به عبارت دیگر، آرزوی داشتن جامعه ای توسعه یافته و آباد و آزاد در پَس افکار و ذهنیت بیمارگون و دُن کیشوت وار ایرانی همواره به محاق رفته و ایرانیان در چنین ح سرت بزرگی روزگار خود را با آه و افسوس سپری کرده اند. طنز تلخ و دردآور اینجا ست که هر گاه کسانی پیدا شده اند که مسیر عقلانیت و خردورزی را نشان ایرانیان دهند و آنان را از خرافات و دگم ها و تعصب ها رها سازند باز هم این ایرانیان بودند که دُن کیشوت وار دست رد به سینه این منجیان واقعی زده و باز به منجیان دروغین پناه بردند و روزگار خود را تیره و تباه ساختند. زهی عبرت و زهی خرد و زهی معرفت!!!!